

نقش قبیله خُزاعه در سیره نبوی

○ قاسم خانجانی

آنان را بیان کرده و به کسانی که نقشی نداشته و تنها نامشان در شمار اصحاب پیامبر(ص) بوده و یا کسانی که از آن حضرت، حدیثی نقل کرده‌اند، اشاره نموده‌ایم.

گفتنی است چون قبیله خُزاعه در جریان صلح حدیبیه در زمرة حامیان پیامبر(ص) درآمد و بیشتر خزاعیان پس از این تاریخ و حتی پس از فتح مکه - که در سال هشتم هجری رخ داد - اسلام آورده‌اند، طبیعی است که در بیشتر حوادث دوران رسول خدا(ص) حضور و نقش نداشته‌اند. در حقیقت خزاعیان - به استثنای عده‌ای اندک - تنها سه سال آخر عمر شریف پیامبر(ص) را درک کرده و در این مدت کم نیز به سهم خود در حوادث نقش داشته‌اند.

نسب خُزاعه

خُزاعه یکی از بزرگترین و مهم‌ترین قبیله‌های عرب است و بنابر نظر مشهور بیشتر مورخان و نسب شناسان،

مقدمه

چنان‌که می‌دانیم محیط پیدایی اسلام، جزیره العرب است. در این منطقه تعدادی قبیله و خاندان‌های کوچک و بزرگ عرب ساکن بوده‌اند. اگر بخواهیم رویدادهای تاریخ صدر اسلام را به درستی شناخته و تحلیل کنیم، به ناچار باید این خاندان‌ها و ارتباط آنها با یکدیگر، افراد و نقش آنان را در صحنه‌های گوناگون تاریخ اسلام بشناسیم، تا بتوانیم افت و خیزها و پایداری‌ها و سستی‌های آنها را بهتر ارزیابی و بررسی کنیم. گرچه رسیدن به این مهم در این نوشتار در نظر ما نبوده و شاید در توان ما نیز نباشد با این حال، برآنیم تا با شناسایی و ارائه سلسله اطلاعاتی درباره یکی از مهم‌ترین خاندان‌های جزیره العرب، یعنی قبیله «خُزاعه»، گامی هرچند کوتاه در این راه برداریم.

از این رو در خلال چند فصل پس از بیان کوتاهی درباره پیشینه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قبیله خُزاعه، از چگونگی آشنایی آنها با اسلام و اسلام آوردن‌شان و نقش برخی از بزرگان آنان در تاریخ اسلام سخن گفته و در پایان شماری از یاران و اصحاب پیامبر(ص) را که نسب و تبارشان به خُزاعه می‌رسد، ذکر کرده‌ایم. البته کسانی که نقشی هم داشته‌اند، نقش



نسبت‌شان به عمرو بن ربیعة بن حارثة بن عمرو مزیقیا می‌رسد.^۱

خزاعه، یکی از بزرگ‌ترین قبایل عرب به شمار می‌رود، با این حال اختلاف بسیاری دربارهٔ نسب و تبار آنان دیده می‌شود تا جایی که گروه کثیری، آنان را از تبار قحطان^۲ - از فرزندان نوح(ع) - دانسته و عده‌ای دیگر نیای آنان را عدنان^۳ - که از فرزندان حضرت ابراهیم(ع) است - می‌دانند و سلسلهٔ نسب آنان را چنین نقل می‌کنند: بنو لحي بن عامر بن قمعة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان^۴.

ابن اسحاق به نقل از خزاعه می‌گوید که آنها خود را از فرزندان عمرو بن عامر از یمینان (و تیرهٔ قحطانی) می‌دانستند و این هشام می‌گوید خزاعه خود را از فرزندان ربیعة بن حارثة بن عمرو بن عامر... می‌دانستند.^۵

دربارهٔ علت نام‌گذاری خزاعه گفته‌اند که آنها در اصل از تیرهٔ «ازد» و از ساکنان «یمین» بودند^۶ و هنگامی که تیره‌های مختلف «ازد» به قصد مهاجرت به‌شام حرکت کردند تیره‌ای از آنان در میان راه در اطراف مکه و در منطقه‌ای به نام «مرالظهران»^۷ توقف کردند در همان جا سکنی گزیدند و در حقیقت از قبیلهٔ خود جدا شدند. از این رو آنها را «خزاعه» نامیدند؛ چرا که خزاعه از ریشهٔ «خزع» و «انخزاع»، به معنای «جدا شدن» و «بریدن» است.^۸

عون بن ایوب انصاری
(یکی از ازدیان) داستان جدا
شدن خزاعه و ساکن
شدن‌شان در مرالظهران
را در

قطعه شعری به خوبی آورده است.^۹

این قبیله در محل سکونت خود آب‌ها و چاه‌هایی داشته‌اند که آب‌های بیضان، وتیر، مریسیع، الغرابات و... از جملهٔ آنهاست.^{۱۰} از نظر انتساب افراد به این قبیله نیز تیره‌های مختلفی را جزء این خاندان می‌دانند که از جمله به فرزندان مصطلق بن سعد بن عمرو بن لحي، فرزندان کعب بن عمرو، فرزندان عدی بن عمرو، فرزندان ملیح بن عمرو و فرزندان عوف بن عمرو می‌توان اشاره کرد.^{۱۱}

پاره‌ای از منابع به ابعاد فرهنگی خزاعه اشاره کرده و آنها را دارای علوم و معارفی دانسته و گفته‌اند که آنها به علم عرب خالص و اخبار اهل کتاب و... احاطه داشته و این دارا بودن جنبه‌های فرهنگی را بدان جهت دانسته‌اند که آنها در شهرها و سرزمین‌های مختلف برای تجارت رفت و آمد داشتند؛ از این رو دربارهٔ علوم و حوادث مربوط به مردم اطلاعاتی کسب می‌کرده‌اند.^{۱۲}

دین خزاعه

بی‌تردید باید خزاعه را بت‌پرست به شمار آورد.

آنان پیش
از گرایش به
اسلام به ادیان
الهی دیگر ایمان
نداشتند، به ویژه که
بنابر روایات متعدد
عمرو بن لحي که او را
پدر قبیلهٔ خزاعه
می‌دانند^{۱۳}، نخستین
کسی است که دین
حضرت ابراهیم(ع) را تغییر
داد و مردم را به پرستش بت
فرا خواند^{۱۴}. بیشتر منابع دربارهٔ
انتقال بتی از شام به مکه
و پرستش آن توسط عمرو
بن لحي چنین آورده‌اند:



هنگامی که عمرو بن لُحی از مکه به شام رفته بود تا برخی از کارهایش را به انجام برساند، به محله‌ای از سرزمین «بَلقاء» به نام «مَآب» رسید که در آنجا در آن روزگار فرزندان عمَلیق بن لاوِذ بن سام بن نوح می‌زیستند. عمرو دید که آنان، بتان را می‌پرستند. پرسید «اینها چیست که شما می‌پرستید؟» و پاسخ شنید که این بت‌ها را می‌پرستیم و از آنها باران می‌طلبیم و آنها برای ما باران می‌فرستند. همچنین از آنها مدد می‌جوییم و آنها ما را یاری می‌کنند. عمرو گفت آیا بتی به من می‌دهید تا به سرزمین عربان ببرم تا آنها، آن را بپرستند و آنان بتی به نام هبل به وی دادند و او به مکه رفت و آن را در مکه قرار داد و مردم را به پرستش و تعظیم آن فرا خواند.^{۳۱}

به نظر می‌رسد با توجه به شخصیت برجسته‌ای که عمرو بن لُحی در میان عرب داشته است - چنانکه در برخی منابع نقل شده که وی از نظر شرافت در میان عرب به درجه‌ای رسید که کسی پیش و پس از وی در زمان جاهلیت به آن حد نرسیده است^{۳۲} - و نیز با توجه به نقلی دیگر که می‌گوید عمرو بن لُحی نخستین کسی است که دین حنیف را (که دین حضرت ابراهیم (ع) بود) تغییر داد و فرمان او در میان عرب‌ها مورد پذیرش همگان بود^{۳۳}، مردم بی‌درنگ به دعوت او پاسخ مثبت دادند. وی نه تنها با آوردن بت به مکه و دعوت مردم به بت‌پرستی، دین آنان را تغییر داد، بلکه نوع لَبیک و جملاتی را که به عنوان «تَلبیه» گفته می‌شد نیز تغییر داد و چنانکه گفته‌اند وی تلبیه‌ای را که از القاتات ابلیس بود فراگرفت و آن را جایگزین تلبیه حضرت ابراهیم (ع) نمود^{۳۴}. بهترین شاهد بر رواج بت‌پرستی و تغییر دین حضرت ابراهیم (ع) توسط عمرو بن لُحی و اینکه او نخستین کسی بود که مردم مکه را به پرستش بت فراخواند، روایتی است از رسول خدا (ص) بدین گونه: «در رؤیا دیدم که عمرو بن لُحی درون شکم (امعاء و احشاء) خود را در آتش می‌کشد و در آتش می‌سوزد؛ زیرا او نخستین کسی بود که دین ابراهیم (ع) را تغییر داد و مردم را به بت‌پرستی دعوت کرد^{۳۵}».

مردم جزیره العرب چنان به بت «هبل» که عمرو بن لُحی به آن سرزمین آورده بود توجه داشتند که گویا در بسیاری از تصمیم‌گیری‌های‌شان در کنار این بت، قرعه می‌انداختند و طبق آن - که یا دستور به عمل کردن بود یا دستور به ترک آن - اقدام می‌کردند^{۳۶}. البته یکی از موضوعاتی که قبیله خزاعه به آن توجه و افتخار می‌کرد این است که آنان نیز همچون قبیله قریش، کنانه، قیس، جدیله و برخی از فرزندان آنان اهل حُمس^{۳۷} بودند. در این که منظور از حُمس چیست، اختلاف نظر وجود دارد. در هر صورت حُمس، چه به معنای شدت و استقامت^{۳۸} در امور دینی یا به معنای سکونت در حرم مکه یا به معنای رعایت برخی از مسائل و مناسک حج باشد^{۳۹} و چه از آن رو باشد که خود را اهل حُمس می‌شمردند تا پای‌بندی خود را به عقاید دینی و مناسک حج، بیشتر نشان دهند و خود را متولی دین بدانند، نمی‌توان آنان را گروهی حافظ عقاید دینی شمرد.^{۴۰} البته برخی دیگر، خزاعه را اهل حله شمرده‌اند که آن نیز به لحاظ ساکن شدن آنان در همسایگی قریش و شدت در توجه به امور دینشان است^{۴۱}.

ولایت خزاعه بر خانه کعبه و امور آن

چنان‌که گفته‌اند، پیش از «خزاعه»، «جرهمیان» بر مکه استیلا داشته و امور مربوط به خانه کعبه را در اختیار داشته‌اند تا آنکه جرهمیان در حق کعبه ستم کرده، حرمت آن را نگه نداشتند و به کسانی که از خارج به مکه وارد می‌شدند، ستم کردند و اموال کعبه را به ناحق خوردند. هنگامی که فرزندان بکر بن عبد مناة بن کنانه و غبشان - که تیره‌ای از خزاعه بودند - این وضع را دیدند تصمیم بر جنگ با جرهمیان گرفته، آنها را از مکه اخراج کردند^{۴۲} و عمرو بن لُحی به قوم خود دستور داد که هر کس یکی از جرهمیان را در محدوده حرم (مکه) بیابد، می‌تواند خونش را بریزد چون خونش مباح است. از این رو خزاعه چنان اقتداری در مکه یافت که هیچ‌یک از جرهمیان جرات

در نخستین ساعات ورود پیامبر (ص)

به حدیبیه، عمرو بن سالم و بسر بن

سفیان که هر دو از قبیله خزاعه بودند از

آن حضرت و یاران ایشان به گرمی

استقبال کرده تعدادی گوسفند به

پیامبر (ص) و سعد بن عباده که دوست

عمرو بن سالم بود هدیه دادند

چنان که گفته‌اند وی (عمرو بن لُحی)

تلبیه‌ای را که از القاتات ابلیس بود

فراگرفت و آن را جایگزین تلبیه

حضرت ابراهیم (ع) نمود^{۴۳}

نداشتند حتی به محدوده حرم و مکه نزدیک شوند تا جایی که وقتی شتری از شتران مضاض بن عمرو بن حارث بن مضاض جرهمی به قلمرو حرم رفت، مضاض بن عمرو از ترس اینکه به آن منطقه وارد و کشته شود، از پیگیری شترش منصرف شد.

ولایت و استیلاي خزاعه بر مکه سیصد سال طول کشید و آنها در این مدت به خوبی از کیان مکه دفاع کردند و حتی در چند مورد هنگامی که برخی از ملوک تبع تصمیم بر تخریب مکه گرفتند، در مقابل آنان ایستادگی کردند و با شدت جنگیدند و آنها را به بازگشت از مکه واداشتند^{۴۴}. ولایت بر مکه به همین شکل در اختیار خزاعیان قرار داشت و همانند ارت در میان آنان دست به دست می‌شد تا اینکه سرانجام به دست حُلَیل بن حبشیه بن سلول بن کعب بن عمرو خزاعی رسید. وی آخرین نفر از خزاعه بود که بر مکه ولایت داشت^{۴۵}. پس از وی این ولایت در دست قصى بن کلاب قرار گرفت. درباره چگونگی قرار گرفتن این ولایت در اختیار قصى اختلاف نظر هست اما

گویا وی از حبیبی، دختر حلیل بن حبشیة بن سلول خواستگاری کرد و او پذیرفت و دخترش را به ازدواج قصی درآورد. قصی از او دارای چهار پسر شد و زمانی که فرزندان، مال و شرافتش فزونی یافت، حلیل از دنیا رفت و قصی - داماد او - چنان دید که وی به ولایت کعبه از خزاعیان سزاوارتر است. پس با عده‌ای از قریشیان و فرزندان کنانه گفت و گو کرد و آنها را به اخراج خزاعه و بنی بکر از مکه فراخواند و آنان به وی پاسخ مثبت دادند. از طرفی هم قصی از برادر مادری خود، زاح بن ربیعة و برادرانش خواست که او را در این امر یاری رسانند و آنها نیز چنین کردند. خزاعه گمان می‌کردند که حلیل بن حبشیة خزاعی درباره ولایت بر کعبه، به قصی وصیت و سفارش کرده و به او گفته که تو برای اداره امور مکه از خزاعه سزاوارتری^{۳۶} و وی از این پس عهده‌دار

«عمرو بن لحي» نه تنها، با آوردن بت به مکه و دعوت مردم به بت پرستی دین آنان را تغییر داد بلکه نوع لبیک و جملاتی را که به عنوان تلبیه گفته می‌شد نیز تغییر داد

خزاعیان، رازداران و به تعبیری صندوق اسرار رسول خدا (ص) در سرزمین تهامه بودند... و هیچ چیز را در تهامه از پیامبر (ص) پنهان نمی‌کردند

امور کعبه و ولایت بر مکه شد.

من نیز افرادی را گرد آورده، با شما متحد می‌شویم. حارث به او گفت: عجله کن و وی خدمت رسول خدا(ص) رسیده، گزارشی از این جریان را به اطلاع آن حضرت رساند. ایشان نیز با فراهم آوردن سپاهی به سوی بنی‌المصطلق حرکت کردند و در میان راه به یکی از جاسوسان دشمن برخوردند. او گفت که حارث سپاهی بزرگ برای جنگ با ایشان آماده کرده است. رسول خدا(ص) از او خواستند تا اسلام بیاورد، اما او نپذیرفت و گفت که در این مورد تابع قبیله خویش است؛ از این رو آن حضرت دستور دادند، گردن او را بزنند.

خبر کشته شدن این جاسوس - چنانکه جویریة - دختر حارث بن ابی ضرار- که پس از این به همسری رسول خدا(ص) درآمد نقل کرده است^{۳۷} - به سپاه حارث رسید، آنها را به شدت متزلزل کرد و ترساند، به طوری که گروه‌هایی از اعراب که اطراف حارث بن ابی ضرار گرد آمده بودند، او را رها کردند. سرانجام سپاه اسلام به مریسج رسید و در همین مکان پس از ساعتی مبارزه، سپاه حارث شکست خورد و شمار زیادی از اموال و زنان آنان به اسارت سپاه اسلام درآمد. جویریة، دختر حارث نیز از جمله اسیران بود که به همسری رسول خدا(ص) درآمد^{۳۸}. به همین دلیل مسلمانان، اسیران بنی‌المصطلق را بدون قدیة یا با قدیة اندک آزاد کردند^{۳۹} و از این رو بود که عایشه گفت، من هیچ زنی را با برکت‌تر از جویریة برای قومش ندیده‌ام^{۴۰}.

جنگ با خزاعه، برکات فراوانی برای مسلمانان داشت و با پیروزی آنان بسیاری مسلمان شدند، با این حال، این بدان معنا نیست که پیش از این هیچ‌یک از خزاعیان با اسلام آشنا نشده یا مسلمان نشده باشند، بلکه از شرکت برخی از خزاعیان چون ذوالشمالین عمیر بن عبد عمرو در جنگ بدر و شهادت او در این غزوه^{۴۱} و نیز هجرت بعضی چون معتب بن حمراء^{۴۲}، به حبشه و مواردی دیگر که پیش از این غزوه رخ داده است، می‌توان فهمید که عده‌ای از خزاعیان پیش از غزوه مریسج مسلمان شده بودند؛ اگرچه بیشتر خزاعیان در جریان صلح حدیبیة و در آستانه فتح مکه یا پس از آن اسلام آورده‌اند که در بخش «یاران رسول خدا(ص) از خزاعیان» به معرفی آنان خواهیم پرداخت.

صلح حدیبیة و خزاعه

پس از جنگ احزاب رسول خدا(ص) تا حدودی از تعرض مشرکان و قریش آسوده خاطر شده بود؛ چنانکه خود به صراحت فرمودند: «آنها (مخالفان) دیگر، با ما نخواهند جنگید و ما به جنگ با ایشان خواهیم رفت^{۴۳}». شاید این بدان علت بود که قریش، چنانکه بعداً اظهار کردند، از جنگ با مسلمانان زیان دیده و خسته شده بودند^{۴۴}. از این رو رسول خدا(ص) در ماه شوال سال ششم هجری به دنبال خوابی که در آن دیدند وارد خانه کعبه شده، سرشان را تراشیده، کلید خانه کعبه را به دست گرفته و به عرفات رفتند، یاران خویش را به انجام عمره فرا خوانده و برای رفتن به مکه آماده شدند. یاران پیامبر(ص) بر پایه همین خواب رسول خدا(ص) هیچ تردیدی در پیروزی نداشتند و به همین دلیل از برداشتن سلاح خودداری نمودند و

غزوه مریسج، نخستین برخورد پیامبر(ص) با خزاعه شاید بتوان گفت در دوران رسول خدا(ص) تا پیش از غزوه «مریسج»، هیچ برخوردی بین ایشان و خزاعیان رخ نداده بود تا آنکه در ماه شعبان سال پنجم هجرت^{۴۵} - بنابر نظر واقدی و در سال ششم بنابر نظر برخی دیگر از مورخان^{۴۶} - بنی‌المصطلق که تیره‌ای از خزاعه هستند در کنار آبی به نام «مُریسج^{۴۷}» در ناحیه «قُدَید» و در منطقه‌ای ساحلی^{۴۸} با رسول خدا(ص) جنگیدند.

حارث بن ابی ضرار- رئیس بنی‌المصطلق - قبیله خویش و برخی دیگر از اعراب را گردآورده، آماده جنگ با پیامبر(ص) شد. هنگامی که این خبر به پیامبر(ص) رسید، بریده بن حصیب اسلمی را برای کسب اطلاعات به سوی آنان فرستاد و او نزد حارث بن ابی ضرار رفت و گفت شنیده‌ام که شما برای جنگ با محمد(ص) آماده شده‌اید؛

تنها با یک شمشیر غلاف شده حرکت کردند^{۴۰}.

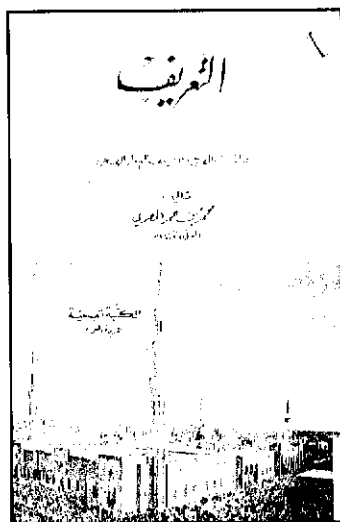
به هر صورت این حرکت به صلح حدیبیه انجامید که شرح آن به تفصیل در کتاب‌های تاریخ آمده است. در این میان، نقش قبیله خزاعه در همکاری با رسول خدا(ص) و در خلال آن اسلام آوردن آنها ستودنی است. در نخستین ساعات ورود پیامبر(ص) به حدیبیه عمرو بن سالم و بسر بن سفیان، که هر دو از قبیله خزاعه بودند از آن حضرت و یاران ایشان به گرمی استقبال کرده، تعدادی گوسفند به پیامبر و سعد بن عباده که دوست عمرو بن سالم بود، هدیه دادند و حتی پیامبر(ص) در حق او دعا کرده، از خداوند خواستند تا به او برکت بدهد. همچنین در روایت دیگری از ام سلمه، همسر رسول خدا(ص) - که در این سفر همراه آن حضرت بود - نقل شده است کسی که این

برای تو به سوی کعبه نگذارند مگر اینکه همه آنها را بکشی. پیامبر(ص) در پاسخ فرمود: ما برای جنگ با هیچ کس نیامده‌ایم، بلکه آمده‌ایم تا کعبه را طواف کنیم و هر کس ما را از این کار باز دارد یا او می‌جنگیم. قریش هم دیگر از جنگ خسته شده و جنگ برایشان زیانبخش گردیده است. حال اگر بخواهند، مدتی برای آنها قرار می‌دهم که در آن مدت در امان باشند و مردم را به حال خود واگذارند که مردم بیشتر از آنها بایند. اگر کار من برای مردم روشن شد قریش هم مختارند که یا به آنچه مردم می‌پذیرند داخل شوند یا بجنگند. به خدا سوگند من در راه هدف خود خواهم کوشید و یا جانم را خواهم داد یا امر خدا، حاکم خواهد شد.

بدیل بن ورقاء گفتار آن حضرت را شنید و سوار شد و با همراهانش پیش قریش رفت. عمرو بن سالم نیز در میان سواران بود و می‌گفت: به خدا قسم بر کسی که چنین پیشنهاد می‌کند پیروز نخواهند شد تا اینکه به کفار قریش رسیدند. عده‌ای از قریشیان گفتند: اینان بدیل و یارانش هستند، آمده‌اند تا از شما اطلاعات کسب کنند. پس یک کلمه هم از آنها نپرسید. چون بدیل و یارانش فهمیدند که قریش نمی‌خواهند از آنها چیزی بپرسند بدیل به قریشیان گفت: ما از نزد محمد(ص) می‌آییم آیا دوست دارید خبری به شما بدهیم؟ عکرمه بن ابی جهل و حکم بن ابی العاص گفتند: نه، به خدا سوگند ما نیازی به خبر شما از وی نداریم. اما از قول ما به او بگویند که امسال هرگز وارد مکه نخواهد شد مگر اینکه هیچ مردی از ما باقی نگذارد. عروه بن مسعود گفت: به خدا قسم هیچ‌گاه چون امروز نظری عجیب ندیده‌ام. چرا از شنیدن سخنان بدیل و یارانش خرسند نیستید؟ اگر سخنی را پسندیدید، از او بپذیرید و اگر نپسندیدید، رها کنید. مردمی که چنین رفتار می‌کنند هرگز رستگار نخواهند شد. عده‌ای از خردمندان و بزرگان قریش مانند صفوان بن امیه و حارث بن هشام به بدیل و یارانش گفتند: از آنچه دیده‌اید و شنیده‌اید به ما خبر دهید. آنها سخنان پیامبر(ص) را به آگاهی قریش رساندند و سرانجام پس از گفت‌وگوی عروه بن مسعود با قریشیان، آنها وی را نزد پیامبر(ص) فرستادند و با اطلاعاتی که او از طرف پیامبر(ص) به قریش گزارش داد مقدمات پیمان حدیبیه فراهم شد^{۴۱}.

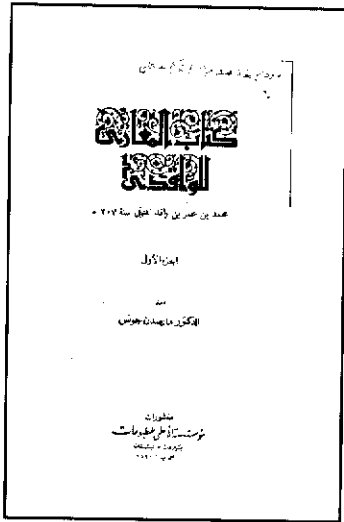
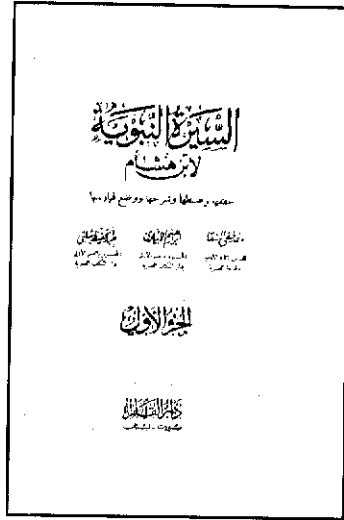
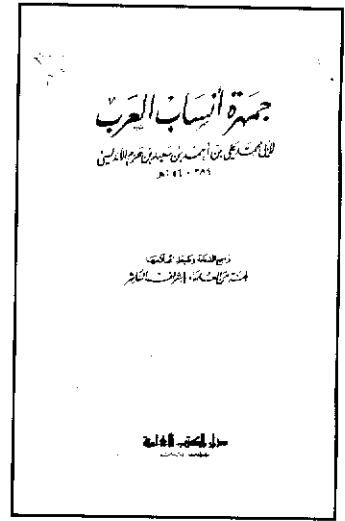
نقش بدیل بن ورقاء خزاعی و یارانش در این واقعه انکارناپذیر است. حتی پس از مذاکره عروه بن مسعود و گزارش اطلاعاتش به قریش، پیامبر(ص) از میان یارانش یکی از خزاعیان به نام خراش بن امیه خزاعی را برگزید تا درخواست ایشان را به قریشیان برساند و او را بر شتر خویش نشانده، به سوی قریش روانه کرد. اما قریشیان شتر خراش را پی کرده، در صدد کشتن او برآمدند^{۴۲} لیکن خراش با کمک احابیش^{۴۳} توانست نجات یابد.

از این گذشته، مراتب وفاداری خزاعه پیش از این در جریان غزوه حمره الاسد^{۴۴} نیز به عرض رسول خدا(ص) رسیده بود. هنگامی که جنگ احد پایان یافت معبد بن ابی معبد خزاعی که از بزرگان خزاعه و در آن روز مشرک بود نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: ای محمد! به خدا سوگند ما از حادثه‌ای که برای شما و اصحابت رخ داد ناخشنودیم و



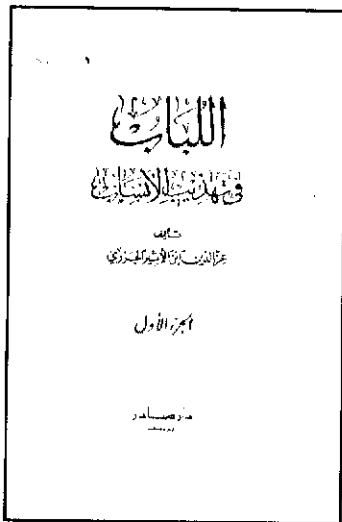
هدایا را نزد رسول خدا(ص) آورد غلامی از خزاعیان بود. پیامبر(ص) او را در مقابل خود نشاند و در پی چند پرسش و پاسخ دستور فرمود تا جامه‌ای به او دادند. غلام گفت می‌خواهم دست شما را لمس کنم و از آن برکت بگیرم و آن حضرت فرمود نزدیک بیا. او نزدیک آمده، دست رسول خدا(ص) را گرفت و بوسید^{۴۵}.

واقعی می‌گوید: هنگامی که رسول خدا(ص) در حدیبیه استقرار یافت بدیل بن ورقاء خزاعی و گروهی از سواران خزاعه نزد آن حضرت آمدند. خزاعیان، رازداران و به تعبیری صندوق اسرار رسول خدا(ص) در سرزمین تهامه بودند. گروهی از آنان مسلمان و گروهی با آنان هم‌پیمان بودند و هیچ چیز را در تهامه از پیامبر(ص) پنهان نمی‌کردند. آنها شتران خود را نزدیک رسول خدا(ص) خواباندند و پیش آمده، به آن حضرت سلام کردند. بدیل بن ورقاء گفت: ما از نزد اقوام، کعب بن لؤی و عامر بن لؤی می‌آییم. ایشان و هم‌پیمانان شان با زنان و فرزندان شان آمده و سوگند خورده‌اند که راهی



دوست داشتیم که این حادثه برای کسی دیگر غیر از شما رخ می‌داد.^{۵۰} سپس از پیامبر (ص) جدا شد تا آنکه ابوسفیان و قریش را در روحاء^{۵۱} ملاقات کرد و دید آنها با سخنانی که می‌گویند قصد بازگشت به مدینه دارند و می‌خواهند کار پیامبر (ص) و یارانش را یکسره کنند. پس هنگامی که معبد را دیدند پرسیدند: معبد چه خبر داری؟ او در پاسخ گفت: محمد (ص) و یارانش را دیدم به تعقیب شما خارج شده‌اند با لشکری که تاکنون مانند آن را ندیده‌ام، با خشم و حرارتی به دنبال شما و کسانی هم که در جنگ احد غایب بودند به جمع آنها پیوسته‌اند و از غیبت‌شان پشیمانند. آنان دارای چنان خشمی بودند که هرگز مثل آن را ندیده‌ام. ابوسفیان گفت: معبد! وای بر تو چه می‌گویی؟ گفت: به خدا سوگند گمان می‌کنم از اینجا حرکت نخواهی کرد تا اینکه گوش اسبان‌شان را ببینی. ابوسفیان گفت ما تصمیم داریم برگردیم و کار آنها را تمام کنیم. معبد گفت: من شما را از این کار نمی‌می‌کنم و در این باره نیز اشعاری سروده‌ام؛^{۵۲} به اینگونه وی در بازنگشتن قریشیان به حمراءالاسد و نجاتگیدن با مسلمانان نقشی مؤثر داشت. باید توجه داشت که در این زمان معبد بن ابی معبد مشرک بوده است. البته در نقل‌های دیگری آمده است که خزاعه - چه آنها که مسلمان بودند و چه آنان که مشرک بودند - رازدار پیامبر (ص) بودند.^{۵۳} به هر صورت چنانکه گفته‌اند پس از پیمان حدیبیه همه خزاعیان مسلمان شدند و پیامبر (ص) را تصدیق کردند.^{۵۴} اما با این حال عده آنها در مقایسه با دیگر اطرافیان پیامبر (ص) کم بود. از این رو هنگامی که علقمة بن علاثة و دو پسر هوده هجرت کردند پیامبر (ص) نامه‌ای برای خزاعه نوشتند که در آن از خزاعیان، بسیار تمجید و به نیکی یاد کرده‌اند. این نامه را واقدی چنین آورده است:

بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد رسول خدا به بدیل و بشر و آزادگان بنی عمرو. سلام بر شما باد. خدا را ستایش می‌کنم؛ خدایی که پروردگاری جز او نیست. اما بعد، من پیمان شما را نمی‌شکنم و هیچ‌کس را یا شما برابر نمی‌دانم. گرمی‌ترین مردم تهامه نزد من،



شما و از همه، از نظر خویشاوندی، به من نزدیک‌ترید و نیز پاک‌نهادانی که از شما پیروی و تبعیت کنند. من برای کسانی از شما که هجرت کرده‌اند همان را می‌خواهم که برای خود - هرچند که در سرزمین خود هجرت کرده باشد - غیر از ساکنان مکه، مگر عمره‌کنندگان و حج‌گزاران و چون صلح و مسالمت پیش آید هرگز جزیه‌ای بر شما نهاده نخواهد شد. از من نهراسید و از جانب من در هراس و محاصره نخواهید بود. اما بعد علقمة بن علاثة و دو فرزندش هم مسلمان شدند و به سوی کسانی از قبیله عکرمه که از آن دو پیروی می‌کردند هجرت نمودند. به هر حال من برای هر کس از شما که از من پیروی کند همان را می‌خواهم که برای خود و به هر صورت ما در حرم و غیر حرم همه از یکدیگریم. سوگند به خدا هرگز به شما دروغ نمی‌گویم و پروردگارتان شما را دوست می‌دارد.^{۵۵}

چون در خلال پیمان حدیبیه قبیله خزاعه با پیامبر (ص) هم‌پیمان شده‌اند^{۵۶} پس احتمالاً عده کمی از آنان اسلام نیاورده بودند. شاید اینان

از مکه دور بوده و پیامبر(ص) با این نامه، آنها را نیز به اسلام دعوت کرده‌اند.

فتح مکه و خزاعیان

آنگونه که از تاریخ پیداست جرقة فتح مکه نیز در میان قبیله خزاعه زده شده است؛ زیرا انگیزه رسول خدا(ص) برای فتح مکه، پاسخ پیمان شکنی قریش در جریان درگیری یکی از هم‌پیمانان آنها با خزاعیان بوده است. این داستان را واقعی چنین آورده است:

خزاعه در زمان جاهلیت به مردی از بنی‌بکر برخوردند و مال او را گرفتند و او را کشتند.

پس از آن مردی از خزاعه به بنی‌دیل گذشت که آنها هم او را کشتند و در نتیجه میان ایشان جنگ درگرفت و نزاع‌هایی پیش آمد. این وضعیت ادامه داشت تا اینکه با گرایش به اسلام ظاهراً دست از جنگ برداشتند تا آنکه صلح حدیبیه

پیش آمد و خزاعه در پیمان پیامبر(ص) درآمد و بنی‌بکر نیز با قریشیان هم پیمان شدند. خزاعه پیش از اسلام از هم‌پیمانان عبدالمطلب بودند و او پس از خود زبیر را و زبیر نیز ابوطالب را به این پیمان سفارش کرد^{۱۵} و پیامبر(ص) از این پیمان خبر داشت. در صلح حدیبیه، خزاعه این پیمان نامه را حضور پیامبر(ص) آوردند و خواندند.^{۱۶} هنگامی که ابی بن کعب این پیمان نامه را برای آن حضرت خواند، ایشان فرمود: چقدر مطالب این پیمان، برایم آشناست. اکنون هم که اسلام آورده‌اید بر همان پیمان باشید که هر پیمان محبت‌آمیز دوره جاهلی در اسلام کاملاً مورد تأیید است هرچند که در اسلام آن گونه پیمان‌ها منعقد نمی‌شود.

به هر صورت آخرین درگیری میان خزاعه و کنانه چنین بود که انس بن زبیر دلیلی، رسول خدا(ص) را هجو کرد. نوجوانی از خزاعه شنید و به انس حمله برد و سر او را شکست. او هم پیش خویشاوندان خود رفت و شکستگی سرش را به آنها نشان داد. با توجه به سوابقی که میان ایشان بود و بنی‌بکر در صدد انتقام و خونخواهی از خزاعه بودند همین مسئله باعث فتنه گردید.

چون ماه شعبان فرا رسید در آن هنگام بیست و دو ماه از صلح حدیبیه گذشته بود بنی‌نفاذه که از بنی‌بکر بودند با اشراف قریش صحبت کردند که آنها را از نظر نیرو و سلاح برای جنگ با خزاعه یاری دهند و آنها با سرعت با ایشان هم‌سخن شدند، به جز ابوسفیان که نه با او مشورت کردند و نه او از این موضوع آگاه شد. گفته شده که قریش

با ابوسفیان نیز مذاکره کردند اما او نپذیرفت و مخالفت کرد و بنی‌نفاذه و بنی‌بکر گفتند ما خودمان از عهده خزاعه برمی‌آییم و قریش هم ایشان را از نظر سازوبرگ نظامی یاری دادند. این کارها را مخفیانه انجام می‌دادند تا خزاعه متوجه نشده و درصدد گریز و مقابله برنیایند. قبیله خزاعه به سبب مانعی که اسلام ایجاد کرده بود،

در صلح به سر می‌بردند. قریش و همراهان‌شان در منطقه و تیرگرد^{۱۷} آمدند و میان ایشان گروهی از بزرگان قریش هم بودند، در حالی که چهره خود را با نقاب پوشانده بودند تا شناخته نشوند؛

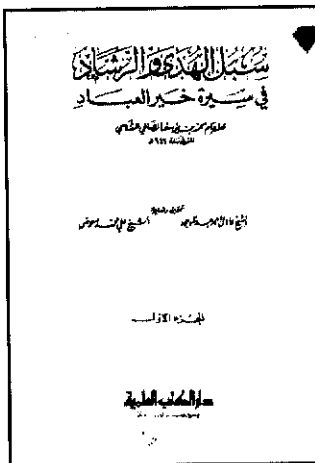
کسانی چون صفوان بن امیه، مکرز بن حفص، حویطب بن عبدالعزی و غلامان و بردگانی که همراه آورده بودند.

این گروه، شبانه به خزاعه شبیخون زدند، در حالی که خزاعیان به هیچ روی آمادگی و اطلاعی نداشتند و گرنه در حال آماده‌باش می‌بودند. بنی‌بکر شروع به کشتن افراد خزاعه کردند و آنها را تا ستون‌های حرم مکه تعقیب کردند. خزاعه به نوفل بن معاویه، سالار این گروه، می‌گفتند: رعایت حرمت خدای خودت را بکن؛ مگر نه اینکه وارد حرم شده‌ای؟ نوفل می‌گفت امروز من خدایی ندارم و خطاب به بنی‌بکر می‌گفت شما که در قدیم هم از حاجیان دزدی می‌کردید حالا انتقام خون خود را از دشمن گرفتید. اکنون هیچ‌کس بدون اجازه من حق ندارد به خانه خود برود و هیچ‌کس هم خونخواهی خود را از امروز، به تأخیر نیندازد.

قبیله خزاعه چون در سپیده‌دم به مکه رسیدند، به خانه بدیل بن ورقاء و رافع خزاعی وارد شدند. رئیسان قریش هم به خانه‌های خود رفتند و می‌پنداشتند کسی ایشان را نشناخته است و شرکت ایشان در این جنگ به محمد(ص) گزارش نخواهد شد. در آن شب بنی‌بکر و قریش بیست نفر از خزاعه را کشتند. صبح آن روز تمام خزاعیان در خانه بدیل گرد آمدند. قریشیان از کرده خود پشیمان و بیمناک شدند و دیدند که در واقع پیمان میان خود و رسول خدا(ص) را شکسته‌اند. حارث بن هشام و ابن ابی ربیع پیش صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو و عکرمه بن ابی جهل آمدند و ایشان را سرزنش کردند و گفتند چرا بنی‌بکر را یاری دادید، حال آنکه هنوز مدت عهدنامه شما و محمد(ص) باقی است و این کار پیمان شکنی است.

آن دو نزد ابوسفیان رفتند و گفتند باید این کار جبران شود. به خدا قسم اگر این موضوع حل نشود محمد(ص) همراه یاران خود به سراغ شما خواهد آمد. ابوسفیان گفت: آری، هند، دختر عتبه هم خوابی دیده که مرا سخت ناخوشایند آمده است. او خواب را نقل کرد و آنها نیز از

آن گونه که از تاریخ پیداست جرقة فتح مکه نیز در میان قبیله خزاعه زده شده است زیرا انگیزه رسول خدا(ص) برای فتح مکه پاسخ به پیمان شکنی قریش در جریان درگیری یکی از هم‌پیمان‌های آنان با خزاعیان بوده است



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

این خواب برآشفتمند و گفتند این خواب شرّ است. چون ابوسفیان متوجه موضوع شد گفت به خدا سوگند من از این کار اطلاع نداشتم و حاضر هم نبودم و حتی با من مشورت هم نکردند و علاقه‌مند به آن هم نبودم تا آن که خبرش به من رسید و با وجود این همه‌اش بر من

بار خواهد شد. به خدا گمان می‌کنم و گمان من هم راست است که محمد(ص) با ما خواهد جنگید. چاره‌ای نیست جز آن که پیش از رسیدن این خبر به محمد(ص)

پیش او بروم و دربارهٔ تجدید پیمان صلح و تمديد مدت آن با او گفت و گو کنم. قریش

گفتند به خدا سوگند که رایي پسندیده

است؛ چرا که ایشان از یاری دادن

بنی‌یکر برضد خزاعه پشیمان

شده بودند و دانستند که رسول

خدا(ص) دست از سر ایشان بر نمی‌دارد

تا بجنگد.

به هر صورت - با اختلاف روایتی که دربارهٔ

چگونگی رفتن ابوسفیان به مدینه وجود دارد - وی به

طرف مدینه حرکت کرد و پیش از آنکه به مدینه برسد

عمرو بن سالم خزاعی با گروهی چهل نفری از

سواران خزاعه به مدینه رفته از قریش شکایت

کردند. عمرو در مسجد در میان مسلمانان

برخواست و با اجازهٔ رسول خدا(ص) اشعاری

خواند که طی آن ضمن استغاثه از هم‌پیمانان

خود، به شیخون بنی‌یکر و قریش به خزاعه

اشاره کرد. پیامبر(ص) در حالی که خشمگین

بودند فرمودند: خداوند مرا یاری نکند اگر

بنی‌کعب (از خزاعه) را یاری نکنم.

از سوی دیگر ابوسفیان که رهسپار مدینه

شده بود در میان راه، خزاعیان را دید و فهمید که

آنها پیش پیامبر(ص) رفته‌اند لذا به مدینه رفت

و از پیامبر(ص) خواست تا پیمان را تجدید و

استوار سازد. حضرت فرمود: مگر خبر تازه‌ای

شده است؟ ابوسفیان گفت: نه، به خدا پناه می‌برم. حضرت فرمود:

بنابراین، همچنان به صلح حدیبیه و مدت آن پای‌بندم و هیچ‌گونه

تغییری در آن نمی‌دهم. ابوسفیان برخاست و پیش هر یک از یاران

رسول خدا(ص) رفت تا بتواند زمان صلح حدیبیه را تجدید کند اما

موفق نشد و هیچ‌کس او را در حمایت خود نگرفت تا سرانجام وی نزد

دختر رسول خدا(ص) فاطمه(س) رفت و از وی خواست تا او را پناه

دهد. او نیز فرمود: این کار تنها در اختیار رسول خدا(ص) است. به هر

حال ابوسفیان با دست خالی و بدون انجام کاری به مکه بازگشت.

پس از انجام مقدمات کار، حرکت به سوی مکه آغاز شد و پس از

به کار بردن تدابیری از سوی پیامبر(ص) در سال هشتم هجری مکه

فتح شد. آنچه قابل توجه است اینکه وقتی ابوسفیان به پیامبر(ص)

اعتراض کرد که چرا با این سپاه به فتح مکه آمده است ایشان فرمودند شما پیمان‌تان را با خزاعه شکستید^{۱۰} و آن پیمان شکنی زمینه‌ساز این فتح شد؛ چرا که خزاعیان - چه مسلمانان و مؤمنان از آنها و چه کافران - تماماً در عقد حمایت رسول خدا(ص) درآمده بودند^{۱۱}. خزاعه پس

از پیامبر(ص) نیز سابقهٔ خوبی از خود به جا گذاشتند، به گونه‌ای که علامهٔ شوشتری، قبیلهٔ خزاعه را در ردیف قبایلی که به تشیع مشهورند ذکر کرده است^{۱۲}.

یاران رسول خدا(ص) از قبیلهٔ خزاعه

عمرو بن حمق، برخی از یاران

پیامبر(ص) که از قبیلهٔ خزاعه بودند

گرچه بسیار دیر مسلمان شدند

اما در اسلام‌شان بسیار ثابت

قدم و استوار بودند و به مراتب و

موقعیت‌های خوبی نیز دست یافتند.

برای نمونه می‌توان از عمرو بن حمق

خزاعی نام برد. وی پس از صلح حدیبیه به سوی

پیامبر(ص) رفت و حتی بنا بر نقلی در سال حجة

الوداع، یعنی سال آخر عمر شریف رسول خدا(ص)، به

خدمت آن حضرت رسید و در زمرهٔ یاران ایشان درآمد

و سخنانی از ایشان نیز حفظ کرد^{۱۳}. اما در همین

مدت کوتاه، مورد توجه رسول خدا(ص) قرار گرفت و

به قولی از جمله بهترین یاران پیامبر(ص) بود^{۱۴} و در

موردی، آن حضرت در حق ایشان دعا کرد و از خداوند

متعال خواست تا ایشان را از جوانی بهره‌مند فرماید.

به برکت این دعا پس از هشتاد سال در صورت او

موی سپیدی دیده نشد^{۱۵}.

وی پس از رسول خدا(ص) نیز در شمار یاران

امیر مؤمنان، علی(ع) درآمد. او را یکی از حواریان

حضرت علی(ع) معرفی کرده^{۱۶} و گفته‌اند او نسبت به

آن حضرت به منزلهٔ سلمان بود نسبت به

پیامبر(ص)^{۱۷}، چنانکه گفته‌اند وی در همهٔ بیکارهای

حضرت علی(ع) شرکت داشت^{۱۸}. او یکی از کسانی

است که نقشی مؤثر در کشتن عثمان داشته و حتی آخرین نفری به

شمار می‌رود که ضربات را بر عثمان وارد کرده و او را از پای درآورده

است^{۱۹}. و گویا از عثمان خشم بسیار در دل داشته است^{۲۰}. همچنین از

افراد مؤثر لشکر حضرت علی(ع) در پیکار جمل^{۲۱} و نیز از

حمله‌کنندگان به سپاه معاویه و اهل شام در پیکار صفین^{۲۲} و سالار

خزاعیان بوده است^{۲۳}. او به اهل شام، اظهار لعن و انزجار کرده و دلایل

وفاداری خود را به حضرت علی(ع) در خلال پیکار صفین باز گفته

است^{۲۴}. دربارهٔ چگونگی رحلتش اختلاف نظر وجود دارد؛ به باور برخی

وفات کرده^{۲۵} و در نظر گروهی به شهادت رسیده است^{۲۶}. اما به نظر

می‌رسد که او را به شهادت رسانده باشند، به ویژه که در روایتی

علی(ع) از شهادت او خبر داده^{۲۷} و در برخی نقل‌ها حتی از قاتل او نام

خزاعه

در اصل از

تیرهٔ ازد و از

ساکنان یمن بودند و

هنگامی که تیره‌های مختلف ازد

به قصد مهاجرت به شام حرکت کردند،

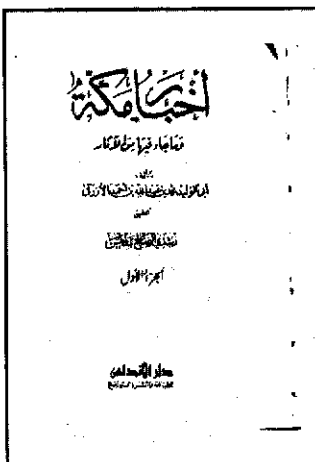
تیره‌ای از آنان در میان راه در اطراف

مکه توقف کردند و در حقیقت از

قبیلهٔ خود جدا شدند، از این

رو آنها را خزاعه

نامیدند



برده شده است^{۳۳}. پس از شهادت، سر او را بر نیزه زدند. گفته‌اند سر عمرو، اولین سری بود که در اسلام بر بالای نیزه رفت^{۳۴} و محل به خاک سپردن او را بیشتر در خارج شهر موصل^{۳۵}، از شهرهای شمال عراق، می‌دانند.

از موضوعاتی که قبیله خزاعه به آن توجه و افتخار می‌کردند این است که آنان نیز همچون قبایل قریش، کنانه، قیس، جدیله و برخی از فرزندان آنان اهل حمس بودند

فتح مکه اسلام آورده است و حتی گفته‌اند که در روز فتح مکه قریشیان به خانهٔ بدیل پناه بردند^{۳۶}. در هر صورت، بدیل از کسانی است که رسول خدا(ص) برای او نامه نوشت و او را به اسلام دعوت کرد^{۳۷}. وی همراه پسرش عبدالله در جنگ حنین، طائف، و تبوک حضور داشته^{۳۸} و حتی پیامبر(ص) او را پس از جنگ حنین در جعرانه بر اسیران هوازن گمارد. نیز او و برخی دیگر از خزاعیان مأموریت یافتند تا در بین تیرهٔ بنی کعب رفته، آنها را به جنگ با دشمنان در تبوک فراخوانند و به آنجا گسیل دارند. بدیل بن ورقاء از جمله کسانی است که در حجة الوداع نیز حضور یافت^{۳۹}. پیش از این نیز به نقش مؤثر بدیل در پیام‌رسانی به قریشیان در جریان صلح حدیبیه اشاره کردیم.

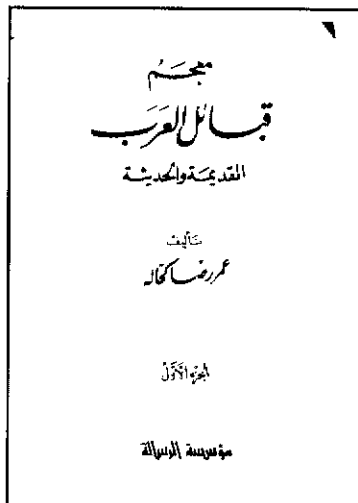
ابوشریح کعبی، با اینکه صاحب استیعاب گفته است وی را جز با کنیه نمی‌شناسد^{۴۰}، اما در برخی از منابع نام او را با اختلاف و تردید خویلد بن عمرو، کعب بن عمرو، عمرو بن خویلد و هانیء آورده‌اند^{۴۱} و در هر صورت گفته‌اند که او از «اصحاب» و یاران رسول خدا(ص) به شمار می‌رود^{۴۲}. او پیش از فتح مکه اسلام آورده است، سپس در فتح مکه شرکت کرده و یکی از پرچم‌های سه گانهٔ بنی کعب از قبیلهٔ خزاعیان را در این روز بر دوش داشته است^{۴۳}. وی سپس به مدینه رفت و در همان‌جا در سال شصت و هشت هجری وفات یافت^{۴۴}.

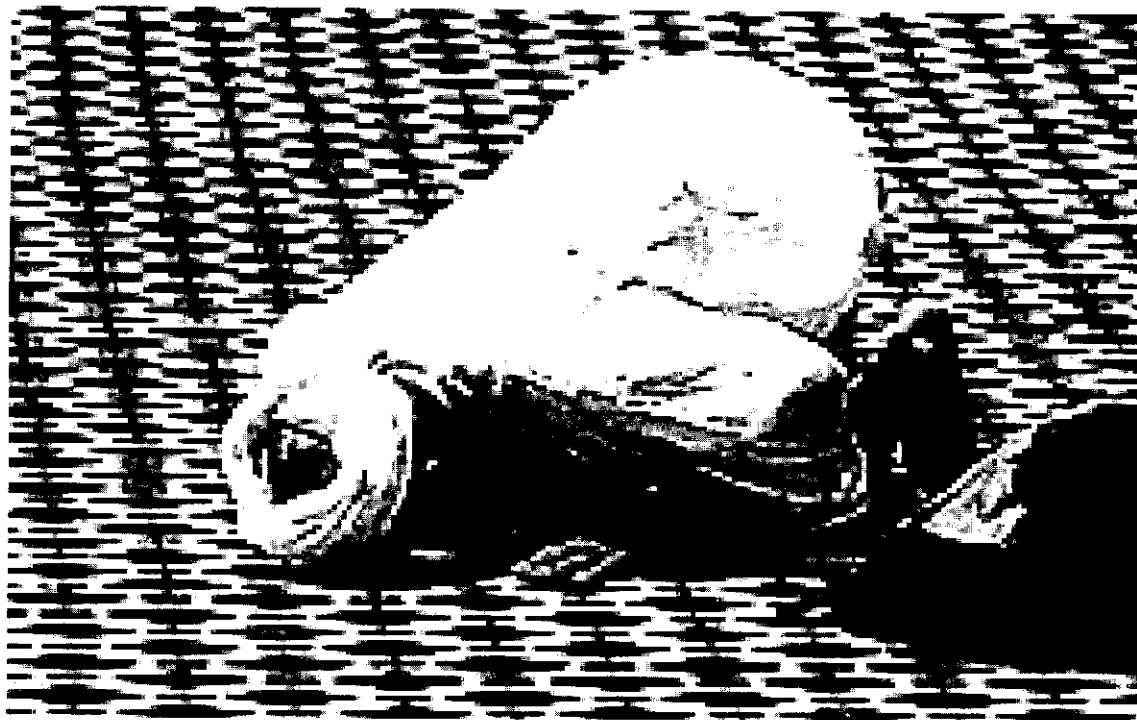
نافع بن بدیل بن ورقاء، وی که نامش را رافع بن بدیل نیز ذکر کرده‌اند^{۴۵} با پدر و برادرانش از بزرگان و از بهترین یاران رسول خدا(ص) به شمار می‌رود^{۴۶}. او از جمله کسانی است که پیامبر(ص) آنها را به درخواست ابوبراء ملاعب الاسنة برای تبلیغ به سوی اهل نجد فرستاد و عدهٔ اینان را برخی چهل نفر^{۴۷} و برخی هفتاد نفر^{۴۸} ذکر

سلیمان بن صرد، نام وی در زمان جاهلیت «یسار» بوده و رسول خدا(ص) او را سلیمان نامیده است^{۴۹}. کنیه‌اش ابومطرف بوده و او را خیرخواه و بزرگوار و اهل دین و عبادت دانسته‌اند. همچنین در میان قوم خود دارای ارج و شرافت بوده است^{۵۰}. وی پس از رسول خدا(ص) در زمرة یاران امیرمؤمنان (ع) درآمد و در همهٔ پیکارهای آن حضرت شرکت کرد^{۵۱} و هم او در مبارزه‌ای حوشب ذو ظلمین را که از سرکردگان سپاه شام در پیکار صفین به شمار می‌رفت به قتل رساند^{۵۲}.

سلیمان از کسانی است که به امام حسین(ع) نامه نوشت و آن حضرت را به کوفه فراخواند، اما در کربلا حاضر نشد و پس از آنکه امام حسین(ع) و یارانش در کربلا به شهادت رسیدند، سخت پشیمان شد و همراه افراد دیگری که آن حضرت را تنها گذاشتند توبه کرد^{۵۳}. اینان به خونخواهی امام حسین(ع) قیام کردند^{۵۴} و سپاه «توابین»^{۵۵} خوانده شدند. سلیمان بن صرد، رئیس این گروه بود^{۵۶}. آنها در منطقهٔ «عین الورد» با سپاه عبیدالله بن زیاد (امیر کوفه) جنگینند^{۵۷} و سلیمان به همراه بسیاری از یارانش (توابین) کشته شدند. سر سلیمان را نزد مروان بن حکم در شام بردند. سلیمان را در هنگام شهادت، نود و سه سال دانسته‌اند^{۵۸}.

بدیل بن ورقاء در اینکه بدیل در چه زمانی اسلام آورده، اختلاف نظر هست. برخی اسلام آوردن او را پیش از فتح مکه می‌دانند، اما عده‌ای معتقدند او به همراه پسرش عبدالله و حکیم بن حزام در روز





رساندند.

جنگیدن خزاعیان در مقابل معاویه و در سپاه علی(ع) چنان بر معاویه گران آمده بود که گفت: «به خدا سوگند اگر بر زنان خزاعه نیز دست یابم آنها را خواهم کشت، چه رسد به مردان شان»^{۱۰۵} و یا به نقلی گفته است: «اگر زنان خزاعه نیز بتوانند با من مبارزه کنند با من خواهند جنگید، چه رسد به مردان شان»^{۱۰۶}. عبدالله بن بدیل از بزرگان و بهترین یاران حضرت علی(ع) بوده است.^{۱۰۷}

معتب بن حمراء، روشن نیست که وی چه زمانی اسلام آورده است، اما نام او را در زمره مهاجران به حبشه آورده‌اند. همچنین به شرکت او در جنگ بدر نیز اشاره شده است^{۱۰۸} که اگر چنین باشد باید بسیار پیش از فتح مکه اسلام آورده باشد. وی از کسانی است که به مدینه نیز هجرت کرد و پیامبر(ص) بین او و ثعلبة بن حاطب انصاری پیمان برادری بست.^{۱۰۹}

علقمة بن فغواء، او را ابن ابی الفغواء^{۱۱۰} هم نامیده‌اند. وی از

کرده‌اند. آنها عازم آن منطقه شدند اما در بین راه در محل بئر معونه گرفتار آمدند و تمامی آنها جز یک نفر به شهادت رسیدند^{۱۰۵}. به این افراد «قراء» نیز گفته‌اند^{۱۰۶}. پس از اینکه خبر شهادت اینان به رسول خدا(ص) رسید ایشان این کار را به ابوبراء نسبت دادند و به شدت اظهار حزن و اندوه نمودند.^{۱۰۷}

عبدالله بن بدیل بن ورقاء، وی نیز به همراه پدر و برادرانش از بزرگان و بهترین یاران رسول خدا(ص) به شمار می‌رود^{۱۰۸}. با اینکه گفته شده او در جریان فتح مکه اسلام آورده، اما درست آن است که پیش از فتح مکه اسلام آورده باشد. وی سالار خزاعه بود و پس از فتح مکه در غزوات حنین، طائف و تبوک شرکت کرد. وی پس از رسول خدا(ص) در شمار یاران امیرمؤمنان علی(ع) درآمد و به همراه برادرش در جنگ صفین شرکت نمود. علی(ع) او را در این جنگ بر پیادگان گماشته بود. شعبی گفته است که او با دو پسر و دو شمشیر بر اهل شام یورش می‌برد و رجز می‌خواند و پی‌درپی مبارزه کرد تا اینکه خود را به معاویه رساند، اما شامیان او را محاصره کرده، به شهادت

یاران پیامبر(ص) به شمار می‌رود. ایشان اموالی به او داد تا برای ابوسفیان بن حرب ببرد و او آنها را بین تهیدستان قریش تقسیم نماید.^{۱۱۵} وی همچنین در جنگ تبوک راهنمای مسیر پیامبر(ص) بوده است.^{۱۱۶} زمان اسلام آوردن او دقیقاً روشن نیست اما از تعبیر «قدیم الاسلام» که درباره وی گفته‌اند^{۱۱۷} می‌توان فهمید که زود اسلام آورده است.

بدیل بن سلمه، وی را بدیل بن ام اصرم نیز گفته‌اند، که به مادرش منسوب است. به زمان اسلام آوردن وی اشاره نشده است؛ اما با توجه به اینکه پیامبر(ص) او را به همراه بسر بن سفیان به قبیله بنی‌کعب فرستادند تا آنان را به غزوه فتح مکه فرا خوانده و گسیل

ولایت و استیلای خزاعه بر مکه سیصد سال طول کشید و آنان در این مدت به خوبی از کیان مکه دفاع کردند و حتی در چند مورد هنگامی که ملوک تبع تصمیم به تخریب مکه گرفتند در مقابل آنان ایستادگی کردند

چون در خلال پیمان صلح حدیبیه قبیله خزاعه با پیامبر(ص) هم‌پیمان شده‌اند پس احتمالاً عده کمی از آنان اسلام نیاورده بودند. شاید اینان از مکه دور بوده و پیامبر(ص) با نامه‌ای آن‌ها را نیز به اسلام دعوت کرده‌اند

دارند، می‌توان فهمید که او پیش از فتح مکه اسلام آورده است.^{۱۱۸}

عمرو بن سالم بن حضیره، درباره نام پدر و نیای او اختلاف هست و برخی او را با عمرو بن سالم بن کلثوم خزاعی یکی دانسته و برخی آنها را دو نفر به شمار آورده‌اند.^{۱۱۹} در وصف او آمده است که شاعر بوده و در جریان فتح مکه یکی از پرچم‌هایی را که رسول خدا(ص) برای بنی‌کعب بسته بوده حمل می‌کرده است. همچنین او آن شعر مشهور را در فتح مکه خطاب به پیامبر(ص) سرود^{۱۲۰} گرچه چنانکه گذشت، این شعر را به عمرو بن سالم بن کلثوم نیز نسبت داده‌اند و سرودن آن را در زمان خبردادن وی به پیامبر(ص) از جریان اجتماع خزاعیان و بنی‌بکر بر سر آب وتیر دانسته‌اند.^{۱۲۱}

ذؤیب بن ححلله، به او ذؤیب بن قبیصه پدر قبیصه بن ذؤیب و ذؤیب بن حبیب بن ححلله نیز گفته‌اند. پیامبر(ص) او را با قربانیان (شتر یا گوسفند یا...) به حج می‌فرستاده و دستورهایی نیز در این باره به او می‌داده‌اند. وی در فتح مکه شرکت کرده، در محلی به نام قدید در نزدیکی مکه سکونت داشته و تا زمان معاویه زیسته است.^{۱۲۲}

ذوالشمالین، نام او عمیر بن عبد عمرو یا حارث بن عبد عمرو گفته شده است. از آنجا که وی در غزوه بدر شرکت کرده و به شهادت رسید، می‌توان فهمید که زود اسلام آورده است.^{۱۲۳}

اهبان عیاذ، گفته شده که شهرت مکمل الذئب مربوط به اوست، گرچه آن را به دیگران نیز نسبت داده‌اند. در هر صورت او را از اصحاب شجره (کسانی که پیش از صلح حدیبیه در زیر درخت با رسول خدا(ص) پیمان بستند) دانسته‌اند^{۱۲۴} و اگر چنین باشد او نیز پیش از فتح مکه اسلام آورده است.

خراش بن امیه الکعبی، وی از آن رو که در صلح حدیبیه شرکت کرده است، باید پیش از فتح مکه اسلام آورده باشد. او در حدیبیه، غزوه خیبر و پیکارهای پس از آن شرکت داشته و مورد اعتماد پیامبر(ص) بوده است. آن حضرت در جریان صلح حدیبیه او را به نمایندگی خود به سوی قریشیان در مکه فرستاد اما اینان با او به شایستگی برخورد نکرده، شتر او را پی کردند و قصد کشتن خودش را نیز داشتند اما او نجات یافت.^{۱۲۵}

کرز بن علقمه بن هلال، وی روز فتح مکه اسلام آورده است. هم‌چنین از پیامبر(ص) حدیث نقل کرده و عمری طولانی داشته است.^{۱۲۶} هم او بود که هنگام هجرت پیامبر(ص) از مکه به غار ثور ردپای آن حضرت را دنبال کرد و چون تار عنکبوت را بر در غار دید گفت ردپا در این‌جا ناپدید شده است.^{۱۲۷}

حبیب بن بدیل بن ورقاء، وی از کسانی است که به استناد شنیدن روایت مشهور «من کنت مولاة فعلی مولاة» امیرالمؤمنین علی(ع) را - هنگامی که آن حضرت از دارالخلافه خارج شدند - مولا خطاب کرد و هنگامی که حضرت علی(ع) شنیدند که سواران او را چنین خطاب کردند پرسیدند آیا در بین شما کسی از یاران پیامبر(ص) وجود دارد؟ سپس دوازده نفر برخاستند در حالی که حبیب بن بدیل نیز در میان آنها بود و شهادت دادند که خود از پیامبر(ص) شنیدند که فرمود: «من کنت مولاة فعلی مولاة» یعنی هر کس که من سرور اویم علی سرور اوست خطاب این عده به حضرت علی(ع) چنین بوده است: السلام علیک یا امیرالمؤمنین، السلام علیک یا مولانا ورحمة الله وبرکاته.^{۱۲۸}

حیسمان بن ایاس، وی در میان قوم خود بزرگ بود سپس اسلام آورد و اسلامش نیز نیکو بود. او همان کسی است که خبر کشته

شدن مشرکان در جنگ بدر را به مکه برد. با مشرکان در جنگ بدر شرکت کرده بود و پس از این اسلام آورد.^{۳۳}

معبد، وی همان کسی است که پس از غزوة احد با پیامبر(ص) روبه‌رو شد و از حادثه احد که برای پیامبر(ص) و مسلمانان رخ داده بود اظهار اندوه کرد. در حالی که در آن زمان مشرک بود. و پس از آن در ملاقات با ابوسفیان قریشیان را از بازگشت به مدینه و ادامه نبرد با مسلمانان منصرف کرد.^{۳۴}

اکثم بن الجون، نام وی عبدالعزی بن منقذ است. او را اکثم بن ابی الجون هم گفته‌اند. برخی نیز او را ابومعبد خزاعی، همسر ام معبد دانسته‌اند. از پیامبر(ص) روایاتی نقل کرده است، به ویژه روایتی که پیامبر(ص) در ضمن آن فرمودند: «عمرو بن لحي (پدر خزاعیان) را در حال عذاب دیدم» و خطاب به اکثم بن جون فرمودند: «عمرو چقدر به تو شبیه بود». اکثم از این شباهت احساس زیان کرد، لذا پیامبر(ص) به او فرمودند: «البته او (عمرو) کافر بود اما تو مؤمن هستی».^{۳۵} این حدیث را از معبد بن اکثم خزاعی^{۳۶} نیز نقل کرده‌اند که روشن نیست آیا پیامبر(ص) این حدیث را به دو نفر فرموده‌اند یا این حدیث از دو طریق به ما رسیده است.

به هر صورت چنانکه گفته‌اند، اکثم، عموی سلیمان بن صرد خزاعی، رئیس توایین بوده است^{۳۷} و با معبد بن اکثم خزاعی تفاوت دارد.

افرادی که از آنها یاد کرده‌ایم کسانی هستند که یا در رویدادهای دوران رسول خدا(ص) نقش داشته یا پیش از فتح مکه اسلام آورده‌اند و این برای آنان یک امتیاز به شمار می‌آید. عده دیگری نیز هستند که در زمره یاران پیامبر(ص) شمرده شده‌اند و برخی از آنها از آن حضرت حدیث نقل کرده، اما نقش چندانی در تاریخ اسلام نداشته‌اند.

امیمة بنت خلف، وی که نام او را همیمة نیز گفته‌اند همسر خالد بن سعید بن عاص بوده و همراه وی به حبشه هجرت کرده^{۳۸} و از پیشگامان در پذیرش اسلام بوده است.^{۳۹}

حریملة بنت عبدالاسود، از زندگی وی مطلب مهمی ثبت نشده است. اما چون وفات او را در سرزمین حبشه یاد کرده‌اند، بایست اسلام آورده و به حبشه هجرت کرده باشد.^{۴۰}

خولة بنت الاسود، وی نیز از کسانی است که به همراه همسرش جمیم بن قیس به حبشه هجرت کرد.^{۴۱}

ریطة بنت سفیان، وی همسر قدامة بن مظعون بوده و در بیعة النساء نیز شرکت کرده است.^{۴۲}

عزة بنت خابل، نام پدر او را کامل^{۴۳} هم ذکر کرده‌اند و در هر صورت از کسانی است که اسلام آورده و با پیامبر(ص) بیعت کرده است.^{۴۴}

کبيرة بنت سفیان، وی که نام پدرش را ابوسفیان نیز گفته‌اند، پیامبر(ص) را درک کرده و از ایشان حدیث نقل کرده است و از بیعت کنندگان با آن حضرت به شمار می‌رود.^{۴۵}

ام حکیم بنت وداع، نام وی نیز در زمره مهاجران آمده و از پیامبر(ص) نیز حدیث نقل کرده است.^{۴۶}

ام معبد، نام وی عاتكة بنت خالد است و او همان است که پیامبر(ص) هنگام هجرت به مدینه به خیمه‌اش وارد شدند و آن خیمه امروز به خیمه ام معبد مشهور است. داستان معجزه پیامبر(ص) در این مکان و دوشیدن شیر از گوسفندی که شیر نداشت توسط آن حضرت، به تفصیل در منابع آمده است.^{۴۷}

پی‌نوشت‌ها:

۱. کحاله، عمررضا: معجم قبائل العرب، ج ۱، ص ۳۳۸.
۲. علی، جواد: المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۴۴۰.
۳. ابومحمد علی بن احمد بن علی بن احمد بن سعید بن حزم‌الاندلسی: جمهرة انساب العرب، ص ۱۰.
۴. همان.
۵. ابومحمد عبدالملک بن هشام بن ایوب الحمیری: السیرة النبویة، قم: منشورات مصطفوی، ج ۱، ص ۹۱.
۶. ابوالحسن عزالدین علی بن ابی‌الکرم الشیبانی المعروف بابن اثیرالجزیری: اللباب فی تهذیب الانساب، بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۴۳۹.
۷. «مرالظهران» به فاصله یک مرحله از مکه مکره قرار دارد و امروزه به آن وادی فاطمه می‌گویند. ر.ک: ازرقی؛ اخبار مکه، ص ۹۵.
۸. اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۱، ص ۴۳۹.
۹. ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم بن منظور المصری: لسان العرب، بیروت: دارصادر، ج ۸، ص ۷۰ واژه خزع.
۱۰. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۹۴. بیت اول این شعر چنین است: فلما هبطنا بطن مرّ تخزعت خزاعة منا فی خیول کراکر
۱۱. این محل همان مکان وقوع غزوة مُریسيع است.
۱۲. معجم قبائل العرب، ج ۱، ص ۳۳۸.
۱۳. همان.
۱۴. همان.
۱۵. ابن سلام، ابوعبید القاسم؛ النسب، ص ۲۸۷؛ جمهرة انساب العرب، ص ۲۳۴.
۱۶. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۷۹.
۱۷. همان، ص ۷۷.

۱۸. اخبار مکه، ص ۹۵.
۱۹. همان، ص ۱۰۰.
۲۰. همان، ۱۹۴. لیبکی که از زمان حضرت ابراهیم (ع) رایج بوده و دست کم حنفاً هنگام تلبیه آن لیبک را می‌گفتند این بوده است: «لیبک اللهم لیبک، لا شریک لک لیبک، ان الحمد والنعمه لک والملك، لا شریک لک» اما عمرو بن لُحی آن را چنین تغییر داد: «لیبک اللهم لیبک، لیبک لا شریک لک الا شریک هو لک» برای اطلاع بیشتر از تلبیه قبایل ر.ک: یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ البیعوبی، ج ۱، صص ۲۵۵ و ۲۵۶.
۲۱. السیره النبویه، ج ۱، ص ۷۸؛ سمانی، عبدالکریم بن محمد؛ الانساب، ج ۵، ص ۱۱۶.
۲۲. اخبار مکه، ص ۱۹۳.
۲۳. «حمس» لقب قریش و فرزندان آنان بوده است. ر.ک: زبیدی، محمد بن محمد؛ تاج العروس، ج ۱۵، ص ۵۵۵.
۲۴. «حمس، اصل واحد، یدل علی الشدة، فالاحمس: الشجاع؛ حمس به یک معنا بر می‌گردد و آن شدت است و شجاع را احمس می‌گویند» ابن فارس؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۰۴.
۲۵. همان؛ السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۱.
۲۶. جعفریان، رسول؛ تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا (ص)، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۱۲۷.
۲۷. تاریخ البیعوبی، ج ۱، ص ۲۵۶.
۲۸. السیره النبویه، ج ۱، صص ۱۱۸ - ۱۲۳.
۲۹. اخبار مکه، ص ۹۶.
۳۰. السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۳.
۳۱. همان، ص ۱۲۴.
۳۲. الواقدی، محمد بن عمر؛ المغازی، ص ۴۰۵.
۳۳. السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۰۲ و ر.ک: شامی، محمد بن یوسف؛ سبل الهدی والرشاد فی سیره خیر العباد، ج ۴، ص ۵۰۲.
۳۴. گویا این آب متعلق به قبیله خزاعه نیز بوده است. برای اطلاع بیشتر ر.ک: معجم قبائل العرب، ج ۱، ص ۳۳۸.
۳۵. حموی، یاقوت بن عبدالله؛ معجم البلدان، ص ۱۱۸.
۳۶. المغازی، ص ۴۰۶.
۳۷. همان، صص ۴۰۵ - ۴۱۲.
۳۸. محمد بن یوسف الصالحی الشامی: سبل الهدی والرشاد فی سیره خیر العباد، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و ج ۴، ص ۴۹۰.
۳۹. المغازی، ص ۴۱۱.
۴۰. ابوالحسن عزالدین علی بن ابی الکریم الشیبانی المعروف بابن الاثیر الجوزی: اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ج ۲، ص ۱۸۱؛ ابن عدیالبر، یوسف بن عبدالله؛ الاستیعاب، ص ۴۳۶ (طبق صفحات مسلسل).
۴۱. ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر القراضی؛ الاستیعاب، ص ۱۴۳۰ و ر.ک: اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۲۴.
۴۲. ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی: دلائل النبوه، ج ۳، ص ۴۵۷.
۴۳. المغازی، ج ۲، ص ۵۹۳.
۴۴. همان، ص ۵۷۲.
۴۵. همان، ص ۵۹۲.
۴۶. همان، ج ۱، صص ۵۷۱ - ۶۰۵.
۴۷. السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۲۸.
۴۸. «احابیش» قبایل هم‌پیمان قریش، بودند؛ قبایلی هم چون بنو المصطلق، بنو الهون بن خزیمه و... برای اطلاع بیشتر ر.ک: ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم؛ المعارف، ص ۶۱۶.
۴۹. این غزوه به منظور تعقیب مشرکان پس از جنگ احد صورت گرفت ر.ک: المغازی، ج ۱، ص ۳۳۴.
۵۰. المغازی، ج ۱، ص ۳۳۸.
۵۱. درباره علت نام‌گذاری این محل گفته‌اند هنگامی که قبیله تبع از کشتار اهل مدینه، به قصد مکه بازگشت، وارد روحا شد. و در آن‌جا اقامت گزید و نام آن را روحا گذارد که از نواحی تحت نفوذ فرغ و به فاصله ۴۰ روز راه است. معجم البلدان، ج ۳، ص ۷۶.
۵۲. السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۰۹.
۵۳. همان؛ ج ۳، ص ۱۰۸.
۵۴. المغازی، ج ۲، ص ۷۴۹.
۵۵. همان.
۵۶. همان.
۵۷. احمد بن یحیی بن جابر البلاذری: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۷۲.
۵۸. متن پیمان نامه را واقدی در المغازی، ج ۲، ص ۷۸۱ آورده است.
۵۹. از آب‌های مربوط به خزاعه است. ر.ک: معجم قبائل العرب، ج ۱، ص ۳۳۸.
۶۰. جریان فتح مکه با تلخیص و با استفاده از المغازی، به قلم دکتر محمود مهدوی دامغانی.
۶۱. المغازی، ج ۲، ص ۸۱۶.
۶۲. ذهبی، محمد بن احمد؛ تاریخ الاسلام (السیره النبویه)، ص ۳۶۶.
۶۳. شهید قاضی نورالله شوشتری: مجالس المؤمنین، به کوشش سیداحمد بن عبد مناف، ج ۱، ص ۱۳۸.
۶۴. اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۱۷.
۶۵. عبدالحسین شرف‌الدین الموسوی: النص والاجتهاد، ص ۳۲۴.
۶۶. اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۱۷.
۶۷. ابوجعفر محمد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسی: رجال کشی، ج ۱، ص ۲۴۹.
۶۸. عباس بن محمد رضا القمی: الکنی والالقب، ص ۱۷۷.
۶۹. صدرالدین السیدعلی خان بن نظام‌الدین احمد بن

- محمدالمدنی الشیرازی: الدرجات رفیعہ، ص ۴۳۱؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۲۴۹.
۷۰. ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی: مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۳۴۶؛ محمد بن سعد بن منیع البصری المدنی: الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۴۶.
۷۱. ابوالحسن عزالدین علی بن ابی الکریم الشیبانی المعروف بابن اثیر الجزری: الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۱۷۹.
۷۲. ابوجعفر رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی: مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۵۳.
۷۳. ابومحمد احمد بن اعثم الکوفی: الفتوح، ج ۲، ص ۱۰۵.
۷۴. نصر بن مزاحم المنقری: وقعة صفین، ص ۲۰۵.
۷۵. همان، ص ۱۰۳.
۷۶. ابو الفداء اسماعیل بن کثیر دمشقی: البداية والنهاية، ج ۸، ص ۴۸.
۷۷. همان؛ ر.ک: الاستیعاب، ص ۵۱۷.
۷۸. ابن ابی الحديد، عبدالحمید بن محمد؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۲۰۹.
۷۹. الاستیعاب، ص ۲۱۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۲۲.
۸۰. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۱۰۲؛ الاوائل، ص ۳۵۹.
۸۱. الکنی والالقب، ج ۳، ص ۱۷۷.
۸۲. الاستیعاب، ص ۶۴۹.
۸۳. اسد الغابة، ج ۲، ص ۴۴۹.
۸۴. همان.
۸۵. دینوری، احمد بن داود: اخبار الطوال، ص ۱۸۶.
۸۶. اسد الغابة، ج ۲، ص ۴۴۹.
۸۷. مسعودی، علی بن حسین؛ التنبيه والاشراف، ص ۲۶۹.
۸۸. همان.
۸۹. اسد الغابة، ج ۲، ص ۴۴۹.
۹۰. مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۴.
۹۱. اسد الغابة، ج ۲، ص ۴۵۰.
۹۲. همان، ج ۱، ص ۲۰۳.
۹۳. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۲۱.
۹۴. اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۰۳.
۹۵. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۲۱.
۹۶. الاستیعاب، ص ۱۶۸۸.
۹۷. اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۵۲.
۹۸. الاستیعاب، ص ۱۶۸۸.
۹۹. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۲۱.
۱۰۰. اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۵۲.
۱۰۱. همان، ص ۱۸۸.
۱۰۲. الاستیعاب، ص ۱۴۸۹.
۱۰۳. السيرة النبوية، ج ۳، ص ۱۹۴.
۱۰۴. المغازی، ج ۱، ص ۳۴۷.
۱۰۵. السيرة النبوية، ج ۳، ص ۱۹۴.
۱۰۶. المغازی، ج ۱، ص ۳۴۷.
۱۰۷. السيرة النبوية، ج ۳، ص ۱۹۵.
۱۰۸. الاستیعاب، ص ۸۷۲.
۱۰۹. اسد الغابة، ج ۳، ص ۱۸۴.
۱۱۰. وقعة صفین، ص ۲۴۷.
۱۱۱. اسد الغابة، ج ۳، ص ۱۸۴.
۱۱۲. الاستیعاب، ص ۱۴۳۰.
۱۱۳. اسد الغابة، ج ۵، ص ۲۲۴.
۱۱۴. همان، ج ۴، ص ۸۶.
۱۱۵. همان، ص ۸۷.
۱۱۶. الاستیعاب، ص ۱۰۸۸.
۱۱۷. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۲۱.
۱۱۸. اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۰۲.
۱۱۹. همان، ج ۴، صص ۲۲۴ و ۲۲۵.
۱۲۰. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۲۰.
۱۲۱. اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۲۴.
۱۲۲. همان، ج ۲، ص ۱۸۱.
۱۲۳. همان، ص ۱۷۴.
۱۲۴. اسد الغابة، ج ۱، ص ۱۶۳.
۱۲۵. همان، ج ۲، ص ۱۲۵.
۱۲۶. الاستیعاب، ص ۱۳۱۱.
۱۲۷. اسد الغابة، ج ۴، ص ۴۷۰.
۱۲۸. همان، ج ۱، ص ۴۴۱.
۱۲۹. همان، ج ۲، ص ۷۹.
۱۳۰. همان، ج ۵، ص ۲۱۸.
۱۳۱. همان، ج ۱، ص ۱۳۳.
۱۳۲. شرح حال او در اسد الغابة، ج ۵، ص ۲۱۶ آمده است.
۱۳۳. شهاب الدین ابوالفضل احمد بن حجر العسقلانی: الاصابة فی تمييز الصحابة، ج ۱، ص ۶۱.
۱۳۴. الاستیعاب، ص ۱۷۹۰.
۱۳۵. اسد الغابة، ج ۷، ص ۲۶.
۱۳۶. الاستیعاب، ص ۱۸۱۰.
۱۳۷. همان، ص ۱۸۳۰.
۱۳۸. همان، ص ۱۸۴۷.
۱۳۹. همان، ص ۱۸۸۶.
۱۴۰. اسد الغابة، ج ۷، ص ۱۹۶.
۱۴۱. همان، ص ۲۵۰.
۱۴۲. همان، ص ۳۲۲.
۱۴۳. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۰؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۰۹؛ دلائل النبوة، ج ۲، صص ۴۹۱ - ۴۹۴.